

شاید امشب رسوایی بهتر از هم‌رنگ جماعت شدن باشد

# شب‌بی برای دورهم بودن

الناز موسوی یکتا  
نویسنده

از بازارگردی و از این پاساژ به آن پاساژ رفتن خوشم نمی‌آید و حقیقتاً فرصت‌ش را هم ندارم. سری به فضای مجازی می‌زنم و جست‌وجو می‌کنم. پیراهن قرمز دخترانه. با سیل محتواهای تولید شده برای شب یلدا و با تم قرمز مواجه می‌شوم. اصل موضوع فراموشم می‌شود و چند ساعتی درگیر این رنگ و لعابم. ناگهان پرت می‌شوم میان خاطراتم. مانوه و نتیجه و پسر و دختر زیاد بودیم. با عقاید و علایق مختلف و گاهی متضاد با هم.

تأمین بخشی از نیازهای روزمره و موارد مصرفی خانواده مانند پوشاک و لوازم‌زینتی از فضای مجازی این روزها بخش جدایی‌ناپذیر زندگی همه ماست. راستش را بخواهید چند روزی است که دنبال یک پیراهن قرمز رنگ برای دخترک ۵ ساله‌ای می‌گردم که به تازگی علاقه رنگی‌اش از صورتی به قرمز تغییر پیدا کرده و نه تنها تمام نقاشی‌هایش بلکه میوه‌های قرمز را هم به لیمو شیرین و سیب زردی که محبوبش بود ترجیح می‌دهد.

می‌شود تا میوه‌های پوست‌گرفته شده‌ای که با وجود آن همه چسب و مواد برای سفت شدن روی یونولیت‌ها دیگر قابل مصرف نیستند این شب را بیشتر به نماد تجمل تبدیل کرده تا ساعتی برای دورهم بودن. همین چند وقت پیش بود که فرهنگستان زبان و ادب فارسی نماد شب یلدا را به روز ترویج فرهنگ میهمانی و پیوند با خویشان تغییر داد. از چند و چون ماجرا و حملات ایران دوستان ظاهری اصیل که گذر کنیم نامی خوب و در خور این شب انتخاب کرده‌اند. ترویج فرهنگ میهمانی و پیوند با خویشان می‌تواند با کمترین امکانات و راحت‌ترین لوازم در دسترس باشد.

در واقع شب یلدا فرصتی است برای ارتباط واقعی انسان با انسان، نه انسان با شکلک‌های مجازی، کلمات تایپ شده و فرورفتن بیشتر و بیشتر در قفس تنهایی. اما ما چقدر برای یادآوری مجدد تعاملات تلاش می‌کنیم؟ آیا غیر از این است که شب چله بیشتر تبدیل به زمان خرید کردن و فکر کردن به این شده که عناصر مصرفی بیشتری را برای اثبات مرفه بودنمان به آن بیفزاییم؟ آیا عرصه‌ای برای خودنمایی و مصرف‌گرایی نشده است؟ گاهی هم‌رنگ جماعت نشدن و رسوایی بهتر است تا در دام استفاده زیاد و نابجا از مواردی افتادن که شبی را خوب جلوه کرده و فردایی را با اندوه چه کنم چه کنم آغاز کند.

بیاید هماهنگ با داشته‌هایمان و برای زندگی حقیقی امسال را با آیین اصیل ایرانی و به دور از جنگ‌های روانی که مجازی و محتواهای زردش به خوردمان داده بگذرانیم. برای این منظور کافی است اندازه نیازمان خرید کنیم، آنچه را نیاز نیست و فراتر از مصرف ماست از سفره‌مان حذف کنیم و اجازه ندهیم شب یلدا، شب تجمل و مصرف باشد. لحظاتی که در شب چله کنار خانواده می‌گذرد، لحظه ناب اکنون و جریان زندگی است. این جریان، ساکن نمی‌شود، حفظ نمی‌شود و هرگز برای ثبت شدن در مقابل دوربین‌ها سرخم نمی‌کند. ثبت آنها در فیلترها و رنگ‌های مسطح، لحظات نابشان را در دم ذبح می‌کند. پس به جای تلاش برای گرفتن تصاویر مختلف، چیدن میزهای آن‌چنانی و نشان دادن آن به دیگران، در لحظه باشیم، تمام‌رنگ‌ها، بوها، افراد و صداها را ببینیم، لمس کنیم و بشنویم. اگر لبریز از تجربه حال باشیم، نیازی به ثبت و انتشار آنها نخواهیم داشت. در آخر، اجازه بدهیم جادوی تعامل و حفظ ارتباط کلامی با خانواده، نقش خودش را در سلامت روان ما و خانواده ایفا کند.

اصل بحث همان است که در ابتدا گفتم، دورهم بودن. بیایید واقعاً دورهم باشیم و این دور باطل را یکبار برای همیشه حذف کنیم.



اما از اواسط آذرماه هر سال یک پرسش در تمام گفت‌وگو و احوالپرسی‌های روزانه مان رد و بدل می‌شود. یلدا امسال کجایی؟ بعد قهقهه سر می‌دادیم که چه سؤال بی‌جایی. ما هر سال طبق یک قانون نانوشته از حوالی ۹ شب خانه عمومی بزرگم که خدا قرین رحمتش کند جمع می‌شدیم. بی‌دعوت و تم و لباس قرمز و میزهای رنگی...

این قانون نانوشته این طور بود که هرکس هر چیزی که می‌خواهد خانه خودش بخورد می‌زد زیر بغلش و با کوچک و بزرگ خانواده‌اش می‌آمد به جایی حوالی مرکز شهر. زن عمو بدون اینکه آمارگیری بگیرد از تعداد نفرات از صبح خورش بادمجان خوش‌رنگ و لعابش را در دیگ بزرگ باری گذاشت. ران و سینه‌های مرغ را تکه می‌کرد و به روش خودش به دوست‌داشتنی‌ترین زرشک‌پلو با مرغ جهان تبدیل می‌کرد. همیشه از ساعت ۶ عصر دنبال کسی بود تا برای آبکش کردن برنج به کمکش بیاید تا مبادا برنج وارفته و اوقات عمو تلخ شود.

بزرگ‌ترین عمو می‌آمد و شوهرش در دست قابلمه‌ای داشت که بیشترین حجم انار دان شده را در خود جای داده بود. دیگری می‌آمد با ظرفی پر از آجیل. کیسه‌های پر از پرتقال و سیب، ظرف‌های تزئین شده

سالاد کاهو و کلم و جعبه‌های شیرینی که هرکس با خودش می‌آورد داد همه را درآورده بود و در نهایت آخر شب همه چیزهایی که می‌ماند بین تمام خانواده‌ها برای بردن به خانه‌شان تقسیم می‌شد. کسی می‌آمد با تعدادی ماهی مزه‌دار شده که آماده سرخ کردن بود و جوان ترها نوشابه و دوغ به دست یک‌به‌یک از راه می‌رسیدند. چشم‌ان اشکی من و ذهن پر خاطره و دردم نمی‌گذازد بیش از این به یاد بیاورم. شب یلدا سالگرد عموست. او که می‌دانست چقدر این دورهمی برای همه ما لذت‌بخش است حتی شاید مرگش را هم جوری تنظیم کرد تا به بهانه سالگردش، هر سال دور هم جمع شویم. خاطراتم بحث را به بیراهه کشاند؛ اما نه اصل بحث همین است، دور هم بودن.

آیین ایران باستان پر است از بهانه‌های این چنینی برای دور هم بودن. اما این خاصیت مجازی است یا زمانه فخر فروشی نمی‌دانم. بیشتر این آیین‌های کهن امروزه تبدیل به دلیلی برای سوق آدم‌ها به سوی مصرف‌گرایی و ثبت تصاویری شده که هیچ روحی در خود ندارند.



میزهای یلدايي که

هرسال رنگ و روپوش

بايد از سال گذشته

بيشتر باشد. از انواع

دسرو شيريني هايي که

در دنياي سالم خواران

امروز فقط براي عکس

و نما تهييه مي شود

تاميوه هاي پوست

گرفته شده اي که با

وجود آن همه چسب و

مواد براي سفت شدن

روي يونوليت ها ديگر

قابل مصرف نيستند

اين شب را بيشتريه

نما تجملي تبديل کرده

تا ساعتی براي دورهم

بودن